

پرواز پروانه‌های سرخ بر فراز شعله‌های آب‌های نیلگون

۷ مهر که در سال ۱۳۷۹ از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی باهدف ترویج ایمنی و پیشگیری از حوادث در سطح کشور و یادآوری حماسه‌آفرینی و ازخودگذشتگی آتش‌نشانان میهن به نام روز آتش‌نشانی و ایمنی نام‌گذاری شد، به اتفاقی تلخ در آبادان بازمی‌گردد.

پرواز پروانه‌های سرخ بر فراز شعله‌های آب‌های نیلگون قصه پروانه و شعله را همگان شنیده‌اند، اما داستان عروج پروانگان سرخ‌پوش آبادانی بر کرانه‌های خلیج فارس را باید با گوش دل شنید آتش‌نشانان را همه می‌شناسند و بی‌شک کسی نیست که اگر یادی از شجاعت ایثار شود از آتش‌نشانان نامی نبرد. اما چرا هفتم مهر روز این مردان شجاع نام‌گذاری شده است؟ حضور آتش‌نشانان شاید بیشتر از هر وقت یادآور اتفاقات تلخی مثل حوادث طبیعی ازجمله زلزله رودبار و بم، آتش‌سوزی بازار پلاسکو، ریزش ساختمان متروپل و دیگر موارد است. اما ۷ مهر که در سال ۱۳۷۹ از سوی شورای عالی انقلاب فرهنگی باهدف ترویج ایمنی و پیشگیری از حوادث در سطح کشور و یادآوری حماسه‌آفرینی و ازخودگذشتگی آتش‌نشانان میهن به نام روز آتش‌نشانی و ایمنی نام‌گذاری شد، به اتفاقی تلخ در آبادان بازمی‌گردد که در هفتم مهرماه سال ۱۳۵۹ بانام و جان آتش‌نشانان پالایشگاه آبادان گره خورد. در این روز واحدهای عملیاتی پالایشگاه آبادان دچار حریق شد و آتش‌نشانان این پالایشگاه برای خاموشی شعله‌های آتش عازم منطقه شدند که پس از پایان کار، مورد آماج حملات دشمن قرار گرفتند و پیکری گلگون‌کفنی از خود به یادگار گذاشتند. در خاطرات دفاع مقدسی واحد آتش‌نشانی پالایشگاه آبادان که جز نخستین واحدهای آتش‌نشانی کشور و از مجهزترین آن‌ها در آن دوران محسوب می‌شود، تا سال ۶۴ تلاش برای مهار ۴ هزار فقره آتش در درون و بیرون پالایشگاه ثبت شده است. عملیات در محدوده‌ای جغرافیایی با مختصات که تمام آن را در تیررس دشمن قرار می‌داد و علاوه بر خطرات معمول کار آتش‌نشانان، آنان را در معرض خطری دیگر که شلیک مستقیم دشمن بوده قرار داده بود.

هم مصاف آب‌های نیلگون خلیج فارس

روایت شجاعت دل‌آور مردان پالایشگاه آبادان داستانی به بلندای روزهای آسمان خاکستری آبادان جنگ‌زده در طول سال‌های مقاومت دارد، اما قصه کمتر شنیده‌شده از آتش‌نشانان پالایشگاه شاید به سال ۱۳۶۵ برگردد. دورانی که به جنگ نفت‌کش‌ها معروف است. در همان دوران بود که محدوده عملیاتی آتش‌نشانان آبادانی فراتر از یک‌صد کیلومتری شد که هرروزه در مصاف با شعله‌های برجای‌مانده از آتش‌بار بعثی در جای‌جایش حضور داشتند. رضا ولی زاده یکی از افسران آتش‌نشانی پالایشگاه آبادان راوی این روایت است. او از روزهایی می‌گوید که جزیره خارک هدف اصابت جنگنده‌های بعثی بود و آتش‌نشانان استان بوشهر برای نجات این جزیره مهم استراتژیک از آتش‌نشانان پالایشگاه آبادان مدد خواسته بودند. ولی زاده از آن روزهایی عجین شده با آتش این‌طور تعریف می‌کند: آبادان هرروز مورد اصابت دشمن قرار می‌گرفت. آنجا به‌قدری بمب و خمپاره بود که شنیدن صدای انفجار و بلند شدن دود سیاه به روزمرگی تلخ مردم آبادان تبدیل شده بود. در همین شرایط بود که قرار شد آتش‌نشانان پالایشگاه آبادان برای نجات شناورهای نفتی که دشمن آن‌ها را تعقیب می‌کرد و هدف قرار می‌داد، عازم جزیره خارک شوند. او می‌گوید اولین گروه اعزامی برای طرح نجاتی که نام «نصیر» را برایش انتخاب کرده بودند، گروهی ۱۰ نفره به

سرپرستی باقری بوده و او، بهرام رادش، غلام نیک‌دل، سیدهاشم موسوی، رضا نفر، جاسم وطن‌پور، غلامحسین نظافت، محمد صادق صدیقی، محمد حیاتی و ابراهیم صمیمی اعضای این گروه 10 نفره بودند که قرار بود هر بار با بالگرد بر شناور دچار حریق در میانه خلیج فارس فرود آیند و با پشتوانه تجربه و تخصص خود در مصاف با ضربات امواج و شعله‌های سرکش، نفت‌کش‌ها را از خطر جدیدی نجات دهند. این افسر آتش‌نشانی تعریف می‌کند: «با دیدن بمباران‌های متوالی در آبادان دیگر بمباران‌های خلیج فارس برایمان تازگی نداشت و این در حالی بود که برای کارکنان شناورهای دیگر تجربه‌ای جدید بود آن‌ها از ما می‌خواستند درباره آبادان و اوضاع آنجا بیشتر برایشان تعریف کنیم. در مأموریت‌ها به سختی کار می‌کردیم، بعضی اوقات پیش می‌آمد که چند شبانه‌روز سر پا بودیم و کار را رها نمی‌کردیم. بچه‌های ما بسیار جسور بودند و از مرگ هیچ ابایی نداشتند در آن زمان کار ما اطفای حریق نفت‌کش‌ها و نجات جان کارکنان بود. یادم می‌آید بعضی وقت‌ها حتی برای خوردن غذا هم فرصت نداشتیم.» روز واقعه ولی زاده با گذر از آن روزها بر روی تاریخ نوزدهم اردیبهشت سال 65 مکث می‌کند. روزی که به‌عنوان تلخ‌ترین روزهای دوران خدمتش تا ابد در خاطراتش حک شده است. می‌گوید: در یکی از مأموریت‌ها ساعت هشت و چهل دقیقه صبح روز نوزدهم اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۶۵ من به همراه پنج نفر از همکاران که حیاتی، صدیقی، نفر، نظافت و صمیمی بودند با بالگرد از جزیره خارک برای خاموشی کشتی نه‌چندان بزرگی که هدف قرار گرفته بود و در آن ۳۵ هزار بشکه بنزین وجود داشت عازم شدیم. چون شرایط فرود مناسب نبود با روش هلی‌برن و با کمر بند تمسه دار از ارتفاع 15 متری بر عرشه کشتی فرود آمدیم.

آن‌طور که تعریف می‌کند شعله‌های آتش که مهار شد همه خسته و گرسنه به انتظار بالگردی بودند که آن‌ها را به مقر بازگرداند اما تا ظهر خبری از آن نشد. تعریف می‌کند: محیط پر از مواد نفتی بود و آب دریا شور. بچه‌های مجبور بودند بدن خود را با آب‌معدنی تمیز کنند. ساعت حوالی 5 عصر بود اما از آمدن بالگرد خبری نبود. من از بچه‌ها خواستم بدن خود را تمیز کنند تا در این فاصله من به کشتی توسل که برای بوکسل کردن آنجا بود برای آوردن غذا بروم و از «رضا نفر» هم خواستم از شناور کرخه که شناور دیگری در همان حوالی بود آب بیاورد و این‌طور شد که از دوستانمان جدا شدیم.

زوزه بلند انفجار

ولی زاده با فکر غذایی گرم برای همکارانش به آشپزخانه کشتی رفت و با سرآشپز کشتی گرم حرف زدند که به یک‌باره صدایی دلهره‌آور تمامی شیشه‌ها و چراغ‌های کشتی را خرد کرد. انفجاری به قدری مهیب که او از آن به جهنمی واقعی یاد می‌کند. می‌گوید: «آتش مهیبی شعاع صد متر کشتی ما را که دوستان و همکارانم در آن بودند فراگرفته بود. علت این آتش عظیم موشکی بود که نوک کشتی فرود آمده و منفجر شده بود در همان لحظه موشک دوم به وسط کشتی اصابت کرد یعنی دقیقاً در همان جایی که بچه‌ها در حال شستشوی خود بودند. من فقط فریاد می‌زدم: همه دوستانم کشته شدند....» او ادامه می‌دهد: «کسی جرئت نداشت با این شعاع آتش به کمک آن‌ها برود، آنجا جهنم واقعی بود هیچ‌کس را نمی‌دیدم دیگر آبی هم دیده نمی‌شد تمام آب‌ها به آتش تبدیل شده بودند. چهار نفر از همکاران و بهترین دوستانم در آن کشتی‌گیر افتاده بودند. ناخدای شناوری که در آن بودم چاره‌ای نداشت جز اینکه طناب متصله بین شناور و کشتی آتش‌گرفته را قطع کند، این کار را کرد و به سرعت از آن محل دور شد...» کمی که می‌گذرد باد به کمک می‌آید و باعث می‌شود بخش از مواد نفتی آتش‌گرفته روی آب به سمت دیگر بروند و کشتی حامل رضا ولی زاده برای نجات آتش‌نشانان آبادانی بار دیگر به سمت کشتی آتش‌گرفته برمی‌گردد. موج انفجار «ابراهیم صمیمی» و «محمد حیاتی» را روی آب شناور کرده بود که این ۲ دوست و همکار باگذشت یک تا سه

روزبه شهادت رسیدند. اما پیکر «محمدصادق صدیقی» و «غلامحسین نضافت» هیچ‌گاه پیدا نشد و تا ابد بر کرانه نیلگون خلیج فارس آرام گرفت.